

اگر به تاریخ جهان از جنبه فن خطابه بنگریم، و بشرح حال اعظم خطیبان ملتها نظر بیندازیم، بدون تردید بعنوان این مقاله که: علی بزرگترین خطیب تاریخ است اعتراف خواهیم کرد. این دعوی نه از روی تعصب دینی است، و نه تعبد فکری، و حتی اثبات این خصیصه را هم فضیلت تامه، برای علی نمی دانیم، چه او چنان آراسته به فضایل و کمالات است، که خطیب بودنش در مقابل سایر محسناتش، یکی از هزار، و اندکی از بسیار است. توضیح عنوان مذکور مستلزم بیان چند امر بعنوان مقدمه است، که بی آن اذهان را متوجه حقیقت موضوع نمی کند، و آن، نخست تعریفی باجمال از خطابه و خطیب، دوم، صفات و خصایص خطیبان بزرگ، سوم، نحوه کار آنها و در آخر مقایسه با حضرتش.

کمال بحث در این مسائل به حجم کتابی نیازمند است، و از عهده مقاله ای، هر چند طولانی، بر نیاید. ولی چون در حد گفتاری محدود مورد تقاضاست، ناگزیر مقصود را فشرده و فهرست وار ذکر کرده، باشد که ضمن ادای تکلیف، خوانندگان هوشمند را اشنارتی کافی باشد.

# خطیب تاریخ ابن علی (ع)

مرحوم  
احمد سپهر خراسانی  
(قسم اول)

## تعریف خطابه:

خطابه عبارت است از گفتاری هیجان انگیز، که بمنظور انجام، یا ترک عملی بطور رسمی برای جمع گفته شود، و سخن از چیزهای مقنع باشد. معنی اقناع در این مورد آن است که مستمع گفته را تعقل و تصدیق کند، هر چند آن تصدیق به برهان نباشد. و به طوری که از تعریف مذکور استنباط می شود نکته مهم در خطابه، صرف تأثیر سخن و اقناع مستمع است، و نوع گفتار و مقصود هر چه باشد فرقی نمی کند، چه اضلال و تخدیر باشد، و چه ارشاد و تذکیر. باین جهت هم صفات خطیب ندیده گرفته شده است (اگرچه کسی بر حسن آن انکار ندارد) بنا بر این آنکه به سخنش خلقی را به گمراهی می کشد و کسی که



قومی را از ضلالت می رهاند، هر دو را خطیب می گویند و سخنش راهم خطبه و خطابه می خوانند و نیز شرط حتمی نشده که نوع سخن از لحاظ فنی چگونه ادا شود، نثر باشد یا شعر، مسجع باشد یا مرسل یا ترکیبی از همه، و آیا خطیب باید بارتجال سخن گوید یا قبلاً آنرا تهیه کرده باشد و نیز متن خطب از خودش باشد یا از دیگران نقل کند، و همچنین در آنچه می گوید مؤمن باشد یا نه، و لازم است دارای سجایای اخلاقی باشد یا خیر؟

اکنون قبل از اینکه بخواهیم از این تعریف نتیجه بگیریم، سخن را برمی گردانیم به ذکر اسامی چند نفر از خطیبان نامدار جهان و اجمالی از خصایص آنها که ارتباط با فن خطابه دارد و برای مقایسه به کار می آید. می دانیم که در میان ملت‌های جهان، ملل یونان، روم، عرب (به ترتیب) در فن خطابه گوی تفوق را از دیگر اقوام ربوده بودند. ارسطو حکیم یونانی اولین کسی است که این فن را تحت انضباط درآورد، و راجع به آن کتابی بنام: ریطوریکانوشت و جزء منطق و یکی از صناعات خمس است، و نیز واقفیم که در سده پنجم و چهارم پیش از میلاد، در اکثر دولتهای سرزمین یونان، حکومت ملی داشتند، یعنی در امور اجتماعی ملت انجمن ساخته و مشاوره می نمود، و تصمیم‌های مهم اتخاذ می کرد. در این مشورت و گفتگو طبعاً کسانی که داناتر و خردمندتر بودند، و آرا ایشان بصواب نزدیکتر بود طرف توجه می شدند، و مخصوصاً اگر در تقریر و بیان زبردست بودند، رأی خود را پیش می بردند، و نزد قوم قدر و منزلت می یافتند، و مرجع امور واقع شده به ریاست و زمامداری می رسیدند، و چون این مقام را وسیله سخنوری و تأثیر کلام دریافته بودند، آنها را (خطیب) می نامیدند و نخستین کسی که در یونان (آتن) در

این فن نمایش مخصوص یافت و به مهارت رسید، پریکلس نامی بود، و بوسیله همین قدرت بیان چهل سال بر مسند قدرت نشسته و آن را اداره می کرد. اما با همه شهرت و نیرویی که در این فن کسب کرده بود، گفتارهای خود را قبلاً تهیه و پس از حلاجی در جمع ادا می کرد. در آن عهد خطبای بزرگی به عرصه ظهور رسیدند، و از میان آنها دسته ای پیدا شدند که منظورشان از سخنوری غلبه بر حریف بود، و بنابراین جدل و مغالطه را باب کرده و رایج ساختند. بدیهی است این شیوه علاوه بر اینکه راه صحیحی نبود، موجب فساد اخلاق عامه را فراهم می کرد، و اینها را سوفسطایی می نامیدند؛ از همین رو است که سقراط مخالف آن بود و جان خود را نیز در این راه از دست داد. افلاطون و ارسطو دنباله مجاهدات سقراط را گرفتند، منتها خطابه های افلاطون دو نوع بود، دسته ای به شیوه ناپسند، و دسته ای معقولانه و تابع حکمت و حقایق امور. پس از آنها ایسوقراطیس ظهور کرد، که فن خطابه را نیز تدریس می کرد و معتقد به تکلف و تصنع بود، به حدی که یکی از خطبه هایش را ظرف ده سال تکمیل کرد! سرآمد و خاتم خطبای یونان دموستنس است. او نیز گفتارهای خود را قبلاً تهیه می کرد و تمرین می نمود، و در مقابل آینه می ایستاد، و آنها را تکرار می کرد و بلند می خواند و حرکات هنرپیشگی از خود درمی آورد، که سخنش بهتر در دلها جا گیرد. بطوریکه استنباط می شود، موضوع و غرض خطبه های این خطیبان، سیاست و کسب قدرت و نفوذ در خلق و شهرت و جمع مال بود. به قول ویل دورانت مورخ نامدار: «گاهگاهی کفایت آنها داشتند که در راه وطن خدمات شریفی انجام دهند، ولی سخنوری را چندان با سفسطه و غرض ورزی و سیاست بازی آمیخته بودند که حتی در میان مبارزات انتخاباتی عصر ما نیز سابقه ندارد». از مجموع مطالعه تاریخ

خطابه در یونان نتایج زیر بدست می آید:

۱. موضوع و غرض سخنرانان امور مادی و دنیوی بوده و به مسائل اخلاقی توجه نداشتند و اگر هم کسانی در اینراه قدم برداشته اند ضمنی بوده نه اصلی.

۲. سخنرانان با همه شهرت و مقامی که داشته اند و در کسب معلومات مقدماتی رنج ها برده اند و غالباً شغل منحصر آنان بوده، معذک در ارتجال و بدیهه خوانی دست نداشته و خطبه های خود را قبلاً تهیه می کردند، و حتی برخی خطبه ها را از دیگران می گرفتند یا می خریدند، چه استادانی بودند که کار آنها تهیه خطبه بود مانند ایزاگراتس.

۳. غرور و تعصب و بکار بردن امثله مبتذل بین آنان متداول بود، حتی در گفتارهای دموستنس که بزرگترین بود دیده می شد، خاصه در موضوع های قضایی و محاکماتی، و نمونه بارز آن خطبی است که بین او و آشینس مبادله شده است که به تمام معنی دور از جنبه انسانی و اخلاقی است.

۴. خطبای غالباً دارای سجایای اخلاقی نبودند و حتی برخی موجبات فساد جامعه را فراهم می کردند مانند سوفسطائیان.

۵. فن خطابه را نزد استادان خاصی تعلیم می گرفتند، و تمرین می کردند، و علومی چون معانی و بیان و ادبیات می خواندند، و از فقه و سیاست نیز بی بهره نبودند، تمرین را زیاد پایند بودند، چنان که دموستنس غاری برای خود تهیه کرده بود، و ماهها در آن بسر می برد، و مخفیانه به تمرین می پرداخت، و در این دور آنها یک طرف صورت خود را می تراشید، که نتواند از کنج انزوای خویش بیرون آید با همه این احوال ذی فن بودند نه ذوفنون.

۶. از جنبه اخلاقی و صفات عالی نیز اگر بعضی عاری نبودند ولی جامع محسنات شمرده نمی شدند. اکنون سری به روم و خارج از حوزه یونان بزنیم: اعظام

خطبای روم، که شهرت جهانی دارند عبارتند از: کاتن سیاستمدار معروف، و سیسرون و یحیی زرین دهان، و اگوستین، و لوتر آلمانی، که در مذهب مسیح انقلابی بوجود آورد. و نیز بوسونه، و بوردالوست، و فنلن فرانسوی، که اینان نیز دارای همان خصایصی بودند که برای یونانیان برشمرده‌ایم، و تکرار و تفصیل نمی‌دهیم، تاریخ گواه ماست. جهان سومی که باید مورد مطالعه قرار دهیم نادرستی مادر سر مقاله قدرت دفاع بیشتری گیرد، دنیای عرب است همان عربی که علی از میان آنها برخاست. عرب قبل از اسلام، چیزی نداشت و در سایه شمشیر و ضیافت و فصاحت می‌زیست. شمشیر حافظ حقوق او بود، ضیافت دلیل پر روح انسانیش و بجای کتابت و تحریر، فصاحت و تقریر را در فیصله جدال و نزاع و صلح و اصلاح بکار می‌برد. از اینروست که قریحه خطابه و شعر که مولود بیان است در آنها راه کمال را سپرد. در جائی که منطق و استدلال کمتر نفوذ دارد، کلام مرسل و شعر بهتر کار می‌کند، چه: ایندو نوع کلام، با تخیل بیشتر سروکار دارد تا برهان و تعقل. شعر زبان دل و روح است و خطابه و کلام مرسل فاصله بین استدلال و تخیل، و انفعالات نفسانی ملتهبا در این دو موضوع نهفته است، از اینروست که در عرب، خطبه و شعر واجد مقام بلندی است، و در میان آنان خطبای بزرگی پیدا شدند از قبیل: هانی بن قیس، سخنران عصر جاهلیت که خطبه معروف (هالک معذور، خیر من ناح فرور) در جنگ قار از اوست، و کلامی مسجع است، و دیگر مرتدالخیبر که خطبه بنام (اصلاح ذات البین) از او به جاست و پر از تکلفات لفظی است. و نیز مشاهیر خطبای جاهلیت، اکثم بن صیفی، قسبن ساعده و کعب بن لؤی می‌باشند، که نمونه خطب آنها در متون تاریخ عرب یافت می‌شود، و همه متصنع و پر تکلف و شبیه به مقامه‌های ابوالقاسم حریری و حمیدی است. در عصر اسلامی این فن (خطابه) مقام خود را از دست نداد، بلکه تحول شگرفی در آن به وجود آورد. سبک خطابی عصر جاهلیت که در قید سجع و افکار محدود و موضوع‌های بدوی بود، جنبش اسلامی را کفایت



نمی‌کرد، پیغمبر اسلام و جانشینان او بویژه علی بن ابی طالب، خطابه را از زمین به آسمان بردند، و پس از آن هم این رویه دنبال شد، و در دوران خلفای اموی و عباسی و حتی ادوار بعد راجع بود، و خطبای برجسته‌ای پایه عرصه وجود گذاردند، که از آن جمله است: ابن سماک، معاصر رشید و در قرن سوم هجری سعید بن اسماعیل نیشابوری و در قرن چهارم عبدالرحیم بن محمد حذافی فارقی و در همان قرن شیخ ابوعلی دقاق نیشابوری و در قرن ششم ابن جوزی معروف و معاصر او اخطب خوارزم است و در قرون بعد از قبیل شیخ ابراهیم سقّو بسیاری دیگر که مقصود تاریخ نگاری نیست، بلکه اشاره‌ای است بر اینکه فن خطابه قطع نشده، و در هر عصری سرآمدانی داشته است، و از هر یک خطابه‌هایی باقی است، از جمله سرآمدان عصر اسلامی ابن نباته است که خطب زیادی از او باقی است و مستقلاً نیز طبع شده است، و بقدری این شخص معروف است و شهرت فنی دارد، که بعضی معاندان و غرض ورزان برای آنکه امام را تحقیر کنند نوشته‌اند، علاوه از اینکه تمام خطب از امام نیست و آنهایی هم که هست به مرتبه‌ای نمی‌باشد که از عهده دیگران بر نیاید، و از جمله شواهدی که می‌آورند، خطبه‌های ابن نباته است و ما می‌خواستیم مقایسه را از خطب قبل از اسلام شروع کنیم و بعد به نمونه‌های پس از اسلام بپردازیم، ولی چون قلم بدون قصد بنام ابن نباته گشت، اول به آن پرداخته سپس به قبیل از اسلام برمی‌گردیم، چون غرض ما تاریخ نویسی نیست بلکه یک نوع قضاوت و اظهار نظر است و اقامه دلیل ترتیب زمانی لازم ندارد. در اینجا رشته سخن را بدست ابن ابی الحدید می‌دهیم، چه او در شرح معروف خود این مقایسه را انجام داده و کار ما را سهل کرده است، او یکی از خطب جهادیه ابن نباته را با یکی از خطبه‌های جهادیه امام مقایسه کرده است و بدو لحاظ نقل سخن او بر اظهار نظر ما ارجحیت دارد، یکی آنکه در

مذهب با ما هم طریقه نیست، و دیگر آنکه برای چنین قضاوتی اصلحیت و اعلمیت دارد. اینک در ابتدا به نقل متن خطبه جهادیه ابن نباته پرداخته، سپس مقایسه را می‌آوریم و به رعایت اختصار از نقل خطابه امام که مفصل و به شماره ۲۷ است، صرف نظر کرده و خوانندگان را به متون نهج البلاغه که در دسترس همه است ارجاع می‌دهیم.

#### خطبه ابن نباته

ایها الناس، الی کم تسمعون الذکر فلا تعون (!) و الی کم تُقرعون بالزجر فلا تُقلعون (!) کأن اسماعکم تمج و دائع الوعظ، و کأن قلوبکم بها استکبار عن الحفظ، و عدوکم یعمل فی ديارکم عمله، و ینبع بتخلفکم عن جهاد امله، و خرخ بهم الشیطان، الی باطله فاجابوه، و ندبکم الرحمن الی حقّه فخالفتموه، و هذه البهائم تناضل عن دمارها، و هذه الطیر تموت حمیه دون او کارها، بلا کتاب انزل علیها، و لا رسول ارسل الیها، و انتم اهل العقول و الافهام، و اهل الشرایع و الاحکام، تَدُون من عدوکم نذید الابل، و تدرعون له مدارع العجز و الفشل، و انتم لاله اولی بالغز و الیهم، و احری بالمغار علیهم، لانکم امان الله علی کتابه، و المصدقون بعقابه و ثوابه، حضکم الله بالنجده و البأس، و جعلکم خیرامه اخرجت للناس، فاین حمیه الایمان؟ و این بصیره الایقان؟ و این الاشفاق من لهب النیران؟ و این الثقة بضمّان الرحمن؟ فقد قال الله فی القرآن: **بَلَىٰ اِنْ نَصَرُوا وَ تَقَوَّاۗ (آلِ عِمْرَانَ)** فاشترط علیکم التّوٰی و الصّبر، و ضمن لکم المعونه و النّصر، افتهمونه فی ضمانه؟ ام تشکون فی عدله و احسانه؟ فسابقوا رحمکم الله الی الجهاد یقلوب تقی، و نفوس ایّه، و اعمال رضیه، و وجوه مّضیه، و خذوا بعزائم التّسمیر، و اکتشفوا عن روسکم عار التقصیر، و هبوا نفوسکم لمن هو املک بها منکم، و لا ترکوا الی الجزع، فانه لا یدفع الموت عنکم. (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لَا خَٰوِنَهُمْ اِذَا ضَرَبُوا فِي الْاَرْضِ اَوْ كَانُوا غُزًى

لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ  
حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا  
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (آل عمران)

فالجهاد، الجهاد أيها الموقنون، والظفر، الظفر أيها  
الصَّابِرُونَ! الجنة، الجنة أيها الراغبون! النار، النار أيها  
الراهبون! فإن الجهاد أثبت قواعد الايمان، ووسع  
ابواب الرضوان، وارتفع درجات الجنان، وإن من ناصح  
الله ليئين منزلتين مرغوب فيهما، مجمع على تفضيلها:  
اما السعادة بالظفر في العاجل، واما الفوز بالشهادة  
في الاجل، و اكره المنزلتين اليكم اعظمهما نعمة  
عليكم فانصروا الله فَإِنَّ نَصْرَهُ حَرْزٌ مِنَ الْهَلَكَاتِ  
حَرْزٌ، وَلَيَبْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَبْصُرُهُ لِقَوَىٰ عَزِيزٌ (حج).  
احتياجي به ترجمه نيست، هم به رعايت اختصار  
مقاله، وهم از اينكه مراد از نقل آن تبیین مقام فصاحت  
و بلاغت سخن است، و اين امر جز به زبان اصلي  
مفهوم نمی شود و کسانی درک کنند كه اهل زبانند.  
اين ابی الحديد پس از نقل تمام خطبه ۲۷ امام (ع) كه  
مطلع آن اين است:

اما بعد، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنَ ابْوَابِ الْجَنَّةِ ، چنين  
می گوید: خطبه ابن نباته را با خطبه امام مقايسه كنيد،  
و از دايره انصاف دور نشويد، و نسبت اين دو با هم،  
مانند نسبت شمشير چوبين يا نبع پولادين است. از  
خطبه ابن نباته، سستی و تكلف و خامی می ريزد، اكثر  
الفاظ نابجا بكار رفته و از لطافت و پختگی و زيبایی  
بيرون است مانند: كَأَنَّ اسْمَاعِلَكُمْ تَمَجَّحٌ وَ دَائِعُ الْوَعْظِ،  
و كان قلوبكم بها استكبار عن الحفظ!

و همينطور: تندون من عدوكم نديد الا بل و تدرعون  
له مدارع العجز و الفشل.

كه از اين قبيل در اين خطبه و ساير خطب او زياد  
است، و با همه اين نقص ها اين كلام مسروق از امام  
است می گوید: اما بعد، ان الجهاد باب من ابواب الجنة  
و ابن نباته اين معنی را گرفته و چنين می گوید:

فإن الجهاد أثبت قواعد الايمان و اوسع ابواب الرضوان  
و ارتفع درجات الجنان! وُ نیز اين عبارت امام: من

اجتماع هو لا القوم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم.  
او این عبارت را ساخته است: صرخ بهم الشیطان الی باطله  
فاجابوه و ندبکم الرحمن الی حقّه فخالقتموه و هم چنین  
از این گفته امام:

قد دعوتکم الی قتال هو لا القوم... چنین بهم یافته است:  
کم تسمعون الذکر فلا تعون و تفرعون بالزحر فلا تقنعون.  
و نیز از امام است:

حتی شنت علیکم الغارات و منکت علیکم الأوطان.  
این نبانه آنرا گرفته و چنین گوید: و عدوکم بعمل فی ديارکم  
عمله و یبلغ بتخلفکم عن جهاد اصله. در اینجا  
ابن ابی الحدید به مقایسه خطبه جهادیه دیگری از این نبانه  
می پردازد که برای احتراز از اطاله از نقل آن خودداری و  
خوانندگان را به صفحات ۸۰ تا ۸۵ جلد دوم شرح  
ابن ابی الحدید ارجاع می دهیم.

اکنون برمی گردیم به مقایسه ای هم از قبل از اسلام:  
این خطبه از اکتب ابن صیفی یکی از خطیبان نامدار عصر  
جاهلیت است:

اسمعوا و اعوا، تعلموا و تعلموا، تفهموا و تفهموا، لیل داج  
، و نهار سراج و الارض مهاد و الجبال اوتاد و الاول  
کاالآخر و کل ذلک بلاء فصولا ارحامکم و اصلحوا  
ارحامکم فهل رایتهم من هلک رجع نشر الذا امامکم و الظن  
کما تعلمون

این خطبه بنام قس بن ساعده ثبت شده است که او نیز از  
سرآمدان عصر جاهلیت بوده است، که حتی پیغمبر وی  
را ستوده است

البته در قضاوت نباید انصاف را از دست داد و به تعصب  
گرائید. در میان گفتار این سخنرانان جملات زیبایی دیده  
می شود، حتی معانی دلگشای، اما با چند جمله زیبا و چند  
عبارت فصیح نمی توان به جنگ کسی رفت که تمام  
سخنانش فصیح و گفتارش بلیغ و معایش زیباست. البته  
برای عرب بدوی که رشد خطب را در نیافته و سخنان  
علی را هنوز نشنیده، شاید کلمات مسجع و جملات کوتاه  
قس بن ساعده و اکتب بن صیفی و نظایر آنان را می پسندیده،  
و احیاناً مجذوب می شده، ولی سخنان محدود آنها کجا و

وسعت بیان و قدرت ترکیب جملات و تنوع موضوعات  
و رعایت محسنات، و تراوش معانی مختلف و مفاهیم  
گونگون علی کجا، حتی در عصر فلسفه یونان و  
در عصر طلاق عرب.

کدام مستمع است که با استماع الفاظی چند فشرده، و غالباً  
دارای غرابت و تعقید و اختصاری نامطلوب و در حکم  
رمز و ایما قانع شود، و تحت تأثیر قرار گیرد و نتیجه ای که  
از خطبه منظور است حاصل گردد؟ چنانچه مکرر اشاره  
شد، شرح محاسن سخنان امام و مقایسه با یکی یک  
سخنوران را کتابی نه، بلکه کتابهایی کافی نخواهد بود و  
بهرتر همان است که به جزئیات نپرداخته، بحثی کلی در  
این باره نموده و مقال را خاتمه دهیم، باشد که اگر توفیقی  
حاصل شد، کتابی را در این خصوص ترتیب داد. اکنون  
بپردازیم به اصل مطلب، یعنی به اینکه: (علی بزرگترین  
خطیب تاریخ) است. چرا؟

وقتی جواب ما سائل را قانع می کند که مستدل باشد و  
برای بیان استدلال ناگزیریم او را با بزرگترین خطیبان  
عالم در ترازوی سنجش قرار دهیم، هم از لحاظ اخلاقی  
و کمالات معنوی، و غرض از ایراد خطب و هم ارزش  
فنی آنها که نمونه ای از قسمت اخیر را در بالا ذکر کردیم.  
از لحاظ شایستگی اخلاقی خطیب و علو نفس، مادر هیچ  
تاریخی نمی بینیم که او را به صفات: عدل، تقوا، زهد،  
حکمت، دانش، فداکاری، خلوص و... نستوده باشد،  
هر چند مورخ و واصف ضد اسلام و ضد علی باشد. (قولی  
است که جملگی بر آنند) در حالیکه با مطالعه شرح حال  
سایر خطبای عالم، از یونان گرفته تا روم و عرب که  
خدایوندان این فن بودند و سایر ممالک، چه قبل از اسلام  
و چه بعد از آن، الی زمانها، نه کمتر، بلکه حتی یک نفر را  
نمی جوئیم که با علی پهلوی بزند و مستجمع کمالات  
صوری و معنوی باشد.

لولا عجایب صنع الله ما نجت

تلک الفضائل فی لحم و لا عصب  
کدام خطیبی را جستید که فن خود و حتی شخص  
خود را در راه خدا و برای خلق خدا مصرف کرده باشد

و خود ذره طمع دنیایی حتی به قدر خردلی نداشته باشد؟  
اسامی مشاهیری را که بعنوان نمونه نقل کردیم، برای این  
بود که بیاد آورید، غرض هر یک جز کسب ریاست و  
قدرت و حطام دنیوی چیز دیگری نبوده، و اگر هم گاهی  
به یکی دو نفر برمی خوریم، از جهات دیگرش بی نقص  
نمی بینیم.

چطور علی (ع) جامع صفات کمال است؟ برای آنکه در  
وجود علی، تمام صفات کمال جمع است: سیاست و  
تدبیر، عدل و تقوا، دانش و عرفان، رحمت و رأفت،  
شجاعت و سطوت، بیان و تقریر، عمل و کار، فصاحت و  
بلاغت. او همه این صفات را دارد آنهم در حد اعلا. شما  
چه کسی را می جوئید که دارای این صفات متضاد باشد،  
تا ما با علی در یک ترازو قرار دهیم؟ بخاطر دارید که در بالا  
نقل کردیم که کمتر خطیبی وجود داشته که خطب خود  
را بدهتا و ارجالا ادا کرده باشد. خطیبان سخنان خود را  
قبلاً تهیه و در تنظیم آن وقتها مصروف می کرده، چنانچه  
یکی از آنان برای تهیه یک خطبه ده سال رنج کشیده است.  
و اما علی، او در هر جا و هر مورد و در هر حالت که اقتضا  
کرده، ایستاده و گوهر افشانی کرده است. بدون سابقه و  
تمرین قبلی، و دیدن مدرسه و استاد، و خواندن ادبیات و  
معانی بیان. این نیز یکی از صدها خصایص علی است که  
در دیگران نایست، و اگر هم هست، در حد شاذ و نادر و  
در موارد بخصوصی. یکی دیگر از خصایص علی این  
است که جامعیت دارد، هم خودش هم سخنانش، یعنی  
آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. خودش جامع است،  
کلامش نیز جامع است. چه: سخنش، در عین سادگی،  
شور انگیز و در عین روانی، گاهی در پیچیدگی تصنیعات  
قرار می گیرد، مشحون است از صنایع لفظی و معنوی، در  
حالتی که دارد مرسل پیش می رود، مسجع می شود، جانی  
که تأثیر می خواهد (تأثیر بیشتری) به انواع تأکید و تشبیه و  
استعاره و مجاز دست می زند. تمثیل را ماهرانه بکار می برد،  
از آیات گرفته تا اشعار و مثل های سائر.

اگر مثال مناسبی نیابد، از خود می سازد تا مقصود را مجسم  
کند. هر کلمه ای را بجایش می گذارد و آذاریتیم حَسْبُهُمْ

کُلُوا مِمَّا شَرَأْ حَسَنًا مَطْعَمًا و مقطع را زیاد دارد، چه لازمه تفهیم  
و تفهم و سرعت تأثیر و باقی ماندن اثر در مستمع است.  
زینت فواصل و زیبایی تقدیم و تأخیر را در نظر دارد.  
کلامش خالی از الفاظ رکیک، تعقید، اشتقاقیات شاد و  
نادر یا مخالف قیاس زمان است، منفور الاستعمال ندارد،  
مجازهای مستهجن، تشبیهات مستشع در آن دیده  
نمی شود، عذوبت نطق و قدرت طبع و طلاقت لسان را  
کسی مانند علی ندارد، آنهم در حد جامعیت، لطف  
ترکیب الفاظ را با حسن اداری معنی در همه جار عایت  
نموده است، گفتارش هم همه بدهیه است، تحمل تهیه  
آنرا حتی برای یک سطر تاریخ نشان نمی دهد. همه مرتجل  
و خلق الساعه است، از لحاظ معنی حاوی مکارم اخلاق  
است و حاکی مصالح انام. چیزی نیست که بشر را فایده  
بخشد و در آن نباشد و سخنانش از آن حکایت نکند. هم  
آیت و وعید است و هم مزده امید. در عین اینکه کار و  
کوشش را می ستاید، خلایق را از دام علایق گریز  
می دهد. راهنمای زندگی، تزکیه نفس، تقویت  
روح، انسانیت مطلق است. درس شجاعت،  
مناعت، فضیلت، کرم و تمام فضایل می دهد. از  
جنگ سخن می گوید، از اقتصاد، از سیاست، از  
مدیریت و از همه چیز، از قرار خاک، تا مدار  
افلاک، عجز الواصفون عن صفته. دوست و  
دشمن، دانا و کانا، عابد و عاصی، دانی و قاصی،  
راستی به برتری او معترفند، سنجش علی، با سایر  
خطبا مقایسه عذار سپید ماه، با گیسوی شب سیاه  
است. آنچه ستودیم، همه از سخنانش پیدا است،  
استشهاد از بیانات او برای آنچه گفتیم، میدان  
و سببی می خواهد. چه اینهمه کمال را، نمی توان  
با جمال نشان داد و جلوه صباح را با نور مصباح  
شناساند و برای آنکه سخن را دفعه "کوتاه نکرده  
و نتیجه ای گرفته باشیم، سیری کلی در محسنات  
خطب نموده، یا ذکر شواهدی از آن، باشد که  
ادای تکلیف شده باشد هر چند ناقص.



# گفتگو

پروپش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی